

گوش مشهدی

دکتر تقی وحیدیان کامیار

استاد دانشگاه فردوسی مشهد

خاستگاه فارسی دری طبق اسناد معتبر، خراسان است؛ از جمله این اسناد، شعر کودکان بلخ و هجو به ملکه بخارا است که با فارسی امروز به‌ویژه از نظر دستوری تفاوت ندارد، همچنین نظر مقدسی در مورد زبان مردم بلخ، مرو، طوس، نیشابور و غیره؛ برعکس گوش‌های غیر خراسانی از جمله شیرازی، اصفهانی، آذری و غیره که در گذشته - شیرازی تا قرن نهم - بعضی از ویژگی‌های پهلوی از جمله مطابقت فعل با مفعول^۱ را داشته‌اند. حتی زبان مردم اصفهان تا قرن پهلوی بوده و فخرالدین اسعد گرگانی در این زمان که مردم با فارسی دری آشنا شده و پهلوی را تا حدی از یاد برده بودند ضروری می‌بیند که ویس و رامین را از پهلوی به فارسی دری برگرداند. با این مقدمه، طبیعی است که گوش مشهدی از جنبه‌های بنیادی زبان (واجی، صرفی، نحوی) تقریباً هیچ تفاوتی با فارسی دری گفتاری امروز ندارد (فقط در دو مورد کم‌اهمیت اختلاف دیده می‌شود) و اختلاف این گوش با فارسی گفتاری معیار فقط از جنبه فرایندهای واجی^۲ شامل حذف، ابدال، همگون‌سازی و قلب و غیره است و واژه‌های اختصاصی این گوش. برای روشن شدن مسئله ابتدا، واج‌شناسی و صرف و نحو آن را بررسی می‌کنیم.



الف) واج‌های گویش مشهدی

واج‌های گویش مشهدی همان واج‌های فارسی گفتاری معیار، یعنی فارسی گفتاری باسوادان است. تنها اختلاف در واج «ژ» (Ž) است که در گویش مشهدی به‌عنوان واج از میان رفته است. حذف واج «ژ» منحصر به گویش مشهدی نیست، تقریباً در همه گویش‌های دری این واج از میان رفته و در حقیقت فقط در فارسی تحصیل‌کردگان و فرهنگیان مانده است.

البته در گویش مشهدی «ژ» از نظر آواشناسی وجود دارد مثلاً در واژه نژ، غژ، غیژ و غژ غژ، اما چون دارای جفت کمینه نیست ارزش واجی ندارد و در مشهدی واژه‌ای مثل «ژاله» را "Jala" تلفظ می‌کنند.^۳

واج ā یعنی فتحه ممتد نیز در این گویش همانند فارسی گفتاری رسمی وجود دارد. مثلاً واژه «بعد»، که به‌علت حذف ع، مصوت قبل از آن ممتد می‌شود، /bād/ که با واژه «بد» /bad/ جفت کمینه است.

ō ممتد نیز در گویش مشهدی هست همانند فارسی گفتاری رسمی، اما دارای جفت کمینه نیست مثلاً در واژه «ظهر» /zōr/ همچنین ē در واژه‌ای مثل شعر šēr. به هر حال چنان‌که دیدیم گویش مشهدی از نظر واجی تفاوتی با فارسی معیار غیر تحصیل‌کردگان ندارد.

ب- ویژگی‌های صرفی در گویش مشهدی

ویژگی‌های صرفی گویش مشهدی همانند فارسی گفتاری رسمی است فقط دو اختلاف کوچک در آن هست و بقیه اختلاف‌هایش از فرایندهای واجی است. این دو اختلاف عبارتند از:

۱- در فارسی گفتاری امروز اسم نشانه معرفه "e" دارد (اگر اسم مختوم به مصوت‌های ā و e باشد گونه he به‌کار می‌رود؛ مثل آقاهه، خونه‌هه). در گویش مشهدی نیز، نشانه معرفه هست، اما ega است؛ مانند اسبه‌گه. اگر واژه مختوم به a باشد گونه ga به‌کار می‌رود: خنه‌گه یعنی خونه‌هه، صورت eka نیز در واژه‌های زنکه zeneka (زنیکه) و مرتکه merteka (مرتیکه) کاربرد دارد و این نشان می‌دهد که ega یا eka مشهدی صورت دیگرش ke (تا حدود صد سال پیش ika به‌کار می‌رفته) است که در فارسی گفتاری رسمی وجود دارد. البته eka و صورت‌های دیگر



اگر فعل مختوم به مصوت «آ» باشد، مثل بن مضارع آمدن که می‌شود «آ» و خواستن که با حذف «ه» می‌شود «خا» شناسه‌ها به این صورت است:

مشهدی	فارسی گفتاری رسمی	مشهدی	فارسی گفتاری رسمی
ā m	می‌خوایم	em	ym
ey	می‌خواین	en	yn
a	می‌خوان	ān	n

ساخت زمان‌های افعال-انواع ساخت زمان‌ها- در گویش مشهدی دقیقاً همانند فارسی گفتاری رسمی است. البته در این فعل‌ها فرایندهای واجی رخ داده است. برای نمونه چند فعل را بررسی می‌کنیم:

بن مضارع	فارسی گفتاری	بن ماضی	فارسی گفتاری
bend	band	bast	bast
xan	xān	xond	xānd
ten	tun	tenist	tunest
rez	riz	rext	rix t
šgin	škam	šikast	šekast
foruš	foruš	foroxt	foruxt
man	mān	mond	mānd
ā	ā	amad	āmad

ضمناً بن مضارع فعل «آمدن» فقط در اول شخص مفرد هست و در بقیه حذف می‌شود و تنها "y" میانجی می‌ماند:

yām	می‌آیم	mi	miyem	می‌آییم
yey	می‌آیی	mi	miyen	می‌آیید
ya	می‌آید	mi	miyan	می‌آیند



به هر حال چنان که می‌بینیم در گوش مشهدی، تفاوت تنها در فرایندهای واجی است. البته در بعضی از فعل‌ها حتی فرآیند واجی نیز وجود ندارد و گوش مشهدی همانند فارسی گفتاری است مثلاً در: خوردن، دیدن، چیدن.

در ضمایر نیز تنها تفاوت میان گوش مشهدی و فارسی گفتاری رسمی، در فرایندهای واجی است؛ مثلاً در ضمایر جدای شخصی:

ما	mā	من	mo
شما	šomā	تو	to
اونا	unā	او (اون)	u

چنان که می‌بینیم یک اختلاف ناشی از همگون‌سازی^۴ است که در گوش مشهدی میان من و تو صورت گرفته و «من» به صورت mo تلفظ می‌شود و اختلاف سوم در این است که در گوش مشهدی «او» هم برای انسان به کار می‌رود و هم غیرانسان اما در فارسی گفتاری برای غیرانسان «اون» گفته می‌شود: اونم او مد. اون او مد. اما در گوش مشهدی چنین نیست.

ضمایر پیوسته در گوش مشهدی و فارسی گفتاری چنین است:

مشهدی	فارسی گفتاری	مشهدی	فارسی گفتاری
om	am	emā	emun
et	et	etā	etun
eš	eš	ešā	ešun

در ضمیر اول شخص پیوسته یک ابدال صورت گرفته است و در ضمایر جمع، نسبت به فارسی نوشتاری، یک حذف.

واژه‌های گوش مشهدی

واژه‌های گوش مشهدی یعنی واژه‌هایی که مختص این گوش است یا دستخوش فرایندهای واجی شده عبارت است از:



۱. واژه‌های خاص این گویش که در فارسی معیار نیست (هرچند ممکن است در بعضی از گویش‌ها باشد). این واژه‌ها نسبتاً زیاد است که برای نمونه به ذکر چند واژه می‌پردازیم: به چُخت (سقف)، چُغک (گنجشک)، قَبَرِقه (دنده در انسان)، لُهر (درشت و بی‌اندام)، خُسُر (پدرزن یا پدر شوهر، این واژه در متون به‌کار رفته است)، خوش (مادرزن یا مادرشوهر)، تیار (درست)، آنج (کم)، از فعل انجیدن که در متون به‌کار رفته است)، کَلَه (باغچه)، حولی (خانه)، کلِیک (انگشت کوچک دست یا پا)، آخکوک (چغاله)، لَمِشت (کنیف)، کِلِپسند (مارمولک)، چِلاس (حریص)، جَوَری (ذرت)، مِسگه (کره)، چُرَنه (لوله آفتابه و کتری و ...)، پُختین (عهده) و ...

۲- واژه‌هایی که دستخوش تغییر شده که از این شمار بسیار است که برای نمونه چند واژه ذکر می‌شود عَرُس (عروس) خُرُس (خروس)، مِسخره (مسخره)، آتِش (آتش)، چِنخ (چانه)، جِراب (جوراب)، کُوش (کفش)، خِسته (خسته)، سِلاخ (سوراخ)، مُکیدن (مکیدن) و ...

ضمناً ترکیبات اهمالی در گویش مشهدی بسیار است که چند نمونه ذکر می‌شود قَدَه قوده (قوم و خویش)، جِیک و پِیک (دقایق چیزی یا کسی)، پت و پوت (به هم ریخته)، لیز و پیز (لرز) ... تعداد نام آواها نیز در این گویش بسیار است و به‌ویژه از نوعی که پسوند سست می‌گیرد نیز کاربرد دارد: غِزست، تِلِپست، هِرست، مِنست، فِرست، نِشست و ... که به‌ترتیب، به معانی صدای ممتد باز یا بسته شدن در، صدای ممتد پرت کردن و افتادن چیزی، صدای ممتد خنده، صدای ممتد چیزی مانند آب که با فشار بیرون زند و صدای ممتد مار.

توصیف گویش مشهدی

همان‌گونه که در خلاصه مقاله آمده است، گویش مشهدی از نظر صرفی و نحوی - جز چند مورد که اندک اختلافی با فارسی معیار دارد - دقیقاً برابر فارسی معیار است زیرا اولاً خاستگاه فارسی دری خراسان است (در مقاله نخستین همایش ایران‌شناسی به نام خاستگاه فارسی دری و کشف حلقه مفقوده به تفصیل بحث شده است) ثانیاً در خراسان مرکز حکومت شهر مشهد بوده است و بنابراین گویش مشهدی تحت تأثیر فارسی معیار نوشتاری و ویژگی‌های کهن خود را از دست داده است. اینست که تغییرات گویش مشهدی نسبت به فارسی معیار گفتار (از چند مورد اختلاف

اندک صرفی و نحوی که بگذریم) ناشی از فرایندهای واجی است یعنی ابدال، حذف، قلب، افزایش، کاهش، ادغام و واژه‌های ویژه این گویش در خلاصه مقاله فرایندهای واجی مورد بحث قرار گرفت و اینک واژه‌های خاص مشهدی شامل فعل‌های خاص این گویش، فهرست می‌شود. بعضی از این واژه‌ها در فارسی دری کهن بوده است مانند استاندن، زلفی (= زرفین) و آونگ. اما بسیاری از واژه‌ها خاص این گویش است به شرح زیر: (ضمناً از پسوند -ast نام آوایی در گویش مشهدی وجود دارد که فهرست آن ضمیمه است).

فعل‌های ویژه گویش مشهدی

استوندن: estondan گرفتن	پلیدن: عمل مرغ که خاک را می‌کاود تا از میان خاک دانه بیابد، به هم زدن خاک
پوکیدن: باد کردن pokkidan	پوکندن: معتدی پوکیدن
پلاسیدن: پژمرده شدن	تپیدن: بدون کار در جایی نشستن
تُرئجیدن: جمع شدن پوست در اثر خشک شدن	تُربوندن: torbondan متعددی تراویدن
توپیدن: حمله کردن لفظی	تلوندن: خود را به زور جا دادن
تپوندن: به زور چیزی را در چیزی جا دادن	تیکوندن: تکان دادن
تمرگیدن: نشستن با بار عاطفی منفی	تیروندن: خوردن با بار عاطفی منفی
جریدن: جر دادن، پاره کردن	جیزوندن: موهای چیزی مثل کله و پاچه را روی آتش گرفتن
جُلیدن: تکان خوردن، وول زدن	چیزوندن: زجر دادن و عصبانی کردن
چلیدن: رونق داشتن	چقیدن: پرخاش کردن
ترقیدن: ترکیدن با صدا	چوریدن: جدا کردن گوشت پخته از استخوان، سوء استفاده کردن



چلویدن: čelovidan چنگ زدن، به‌طور ناگهانی گرفتن و از آن خورد کردن	چربیدن: اضافه داشتن
چویدن: čoyidan سرماخوردگی پیدا کردن	چرتیدن: چرت زدن
خزیدن: سر خوردن	دروندن: پاره پاره کردن سگ و گرگ ... چیزی را
غلیدن: غلت خوردن	گلیدن: به همان معنی غلیدن
شُریدن: ریختن آب از بلندی یا هر مایع دیگری	شلیدن: با پای لنگ و همچون لنگان راه رفتن
شنگیدن: خوش بودن و خوشحالی کردن	سُرودن: آهسته و مخفیانه اطلاع دادن
سُلودن: آهسته کار کردن	لِزیدن: سر خوردن
قاپیدن: چنگ زدن	کاپیدن: کندن زمین
گنجیدن: جا دادن و تناسب داشتن	لقیدن: لق لق کردن
لِخوندن: راه رفتن آهسته و با صدا، کند پیش رفتن	لیکوندن: خود را تکان دادن
لنگوندن: lengondan کم کردن قیمت	کجیدن: عمل صدا کردن مرغ پیش از تخم گذاردن
لُمبوندن: سریع خوردن با بار عاطفی منفی	لُمبیدن: فرو ریختن
لاسیدن: لاس زدن	تلیدن: از میان رفتن
گلوندن: تکان دادن، غلت دادن	لنگیدن: لنگان لنگان راه رفتن
ملوندن: مالش دادن، تنبیه کردن	صرفیدن: صرفه داشتن
سُلفیدن: سرفه کردن	تُریدن: خراب کردن کار

واژه‌های اختصاصی گویش مشهدی

تعداد این واژه‌ها بسیارست که در این مقاله نمی‌گنجد. به بعضی از آنها اشاره می‌شود. این واژه‌ها از مقوله اسم یا صفت هستند.



آلیس زدن: ول گشتن	آلیز: زرنگ
التیز:	الدنگ:
پوند: pond جوانه	تیج: از بذر درآمدن گیاه
زنج: صمغ	لته: پارچه کهنه
جوری: ذرت	بُرغنج: کوچک در مورد آدم
زنج: مصر (بار عاطفی بد)	زُبُلُق: به گونه نواختن، زدن
زلفی: زرفین	خفنگ: قسمت بالای در که ثابت است
آنگو: دست بند	چوری: دست بند باریک
خفتی: گردن بند	فرقون ساز:
قرمله: ناز آمدن	چخت: coxt سقف
چغک: čoqok گنجشک	چغند: coqend سخت و بی اندام
چغلی: čoqoli بدی کسی را گفتن جهت شکایت	چوله: cowla در اثر فشار چیزی از شکل افتادن
چمبه: comba چاق	حق حق کردن: تفریح کردن، بگو و بنخند
چینگلی: نوعی غذا	چِل چِل کردن: تند حرف زدن
چینه: دانه مرغ	چِغَل: سفت
چِغَل: الک	چلاس: حریص به خوراکی
چره: čara روبه‌رو، ابزاری که با آن حبوبات را برمی‌دارند	جیش گرفتن: چنگ شدن
جخ: تازه، به علاوه	زله: خسته
سوسه لنگ: دم جنبانک	مارماسو: باریک اندام، مودی
دلنگون: آویزان	اونگ: آونگ، آویزان
هی ترستی: ترسوندن	پیری:
	همزلف:



دُل: سطل	دلوک: کیسه قند
ناخول جلّه: نشگون	زینگه چه:
کبره:	سُلمه: با دست به پهلوی کسی زدن
سنگونک: نوعی انگور	روچه: rowca انگور یا قوتی
کدره: سبد برای بارکشی	حولی: خانه
زروئه: ویار	هرکه ره: دیگ سنگی
سُلندر: آدم با لباس ناجور	قُلمبائی: برجستگی
آلفته:	پخ پخو: غلغلک
آنچ: اندک	غیه کشیدن:
رد هم: بی هم	غلغله: شلوغ
توتو: مرغ به زبان کودکان	کوشتیار: مصرّ
جلیک: ختم درند	کلوس کردن: در جایی مخفی شدن به‌ویژه در مورد حیوانات
کرنند زدن: جمع شدن	توتو: موجودات بسیار ریز قرمز که در آب‌های راکد آلوده زندگی می‌کنند
نخاله: آنچه در صافی پس از غربال می‌ماند،	کَرک: بلدرچین
آدم عوضی	خل: آب بینی
پَل:	تاتو: نخاله
آروغ:	برغ: صد کوچک
رهک:	تنگلی: کوزه کوچک
برش بوشو:	بلک
قبیره: دنده	هلال:
کُنجل:	قتی: مخلوط
پتیاره:	



خرش:	سبیس: یونجه
كفش باد:	زردالوعنك:
خلطه:	فرز:
جمیل خوردن: تكان خوردن	هكچه:
سند: سلام	لمشت:
قدقادات: صدای مرغ	سُمبته:
داشت دوام:	تخس کردن:
كنك:	قوقول قوقول: خروس
چركنده: چروش	دانش غلم:
زاج: حامله	كُنده: هیزم درشت
جوز: گردو	خنده: خرس
تیل:	ناشاخل: ناتو، بی منطق
كله پا:	شاپرك: پروانه بزرگ
تلنگ:	بش:
مازلاق:	اشكاف:
پلخمون:	هچل:
شلیته:	گردنا:
دمب الفزه: دمبلیچه	دلاق: جوراب پاچه کوتاه
تچاق:	پشینگ: ترشح
تیت ویر:	شلار دادن:
قروت:	بخیره:
پرپری: نازک، کیوتر، منجی	زمبر:
مُختین: عهده	خودی: xodey یا
تقاص: قصاص	قسر:



تغارچه: کشک ساب	تغار:
دندون قرچه:	موشلق: مژده
چشم الکی:	تلکه: حق حساب
خلا: توال	آپارتی: بلا، زرنگ (در مورد جنس مؤنث گفته می‌شود)
مُخ مخام: وسوسه	کناراب:
چخ: قفس کبوتر	اخ بد (واژه کودکانه)
بَختره: جالیز	توله دادن: هل دادن
هپل هپو: خل	گنگلاس: کسی که زبانش می‌گیرد
دراغ: دوغ جوشیده سفت	غتیون: قی
قُمپیز: آدم پرمدها و خودبزرگ‌بین	شیتیلی: پول برندگان قمار
بلیبه: پرستو	صحب کُچل:
توقلی: بره‌ای که در شکم مادر است و مادرش ذبح شده	نادشر: ناودان
درتمبه: دری که به بام باز می‌شود	کله: باغچه
خو: xow و جین	گگلون: سرگین گردانک
ناوه: وسیله‌ای برای حمل مصالح ساختمان به ارتفاع	شلمبر: تکان شدید
لورده: تکرار مطلب	لکنده: کهنه شده
هتل: چاق و بی‌تحرك	مننز: اسیر، مسحور
بق بند: بقیچه	تریز:
پرپادک: مئانه	گلخن: آتسخانه حمام
ایحنی: نام غذایی است	دیلاق: قد بلند (بار عاطفی منفی)
بیلوت: بی‌قید و بند	قدید: گوشت خشک



جفتیک:	سمب و سو: تأخیر
چنگ و چونگ:	مولو: لوله سفالی
جیز: واژه کودکانه برای تحذیر از آتش	لخه کشیدن:
سُرْمُرْگنده: صحیح و سالم	چارچار: نیگا کردن
خل مدنک: خل و سر به هوا	قدنگ: همان
کلپسه: مارمولک	چپو: غارت کردن
خارانو: جوجه تیغی	بُرْنقره:
چکنه: فروشنده جزء	در تکل بودن: در جستجو بودن
لخ لخ: صدای کفش بروی خاک به ویژه دم پائی	موسی کتقی: پرنده ایست کوکو
کار کند	
دوری: بشقاب	فرت فوت: زود به زود
نهل:	خارخسک: خارمه
أرق:	پوچو:
لخم: گوشت خالص	نزار: گوشت خالص
تیمار کردن	شلهه: گوشت دنده
کخ: بد به زبان کودکانه	جی جی: پستان به زبان کودکانه
بُم کردن: با راحتی سکوت کردن	وئتک: سرپا، برپا
لمبر: کفل	مسگه: کره
کلیک: انگشت کوچک دست و پا	امنه زانو: کشکک زانو
ماشو: غریب کوچک	تیجیر: سایه بان دکان
قلچماق: قوی	غلافتی:
دمبل: کورک	دالخور: درخت وحشی میوه دار
لغاز: لیجار	لوش: لجن
جلیک: آدم ختم	لچر: حریص



مُک: کامل	غوشه داشتن:
بوچ: گونه	تناس بستمالب: خشک شدن
بار: کود	بوچه زدن: با ولع خوردن
پوشه: نقاب	خنج خنج: صدای سینه
دل غشا:	کله ونگ: سرگرم، مشغول
جاهل: جوان	جلف: زرنگ، چابک
لَس: پژمرده	چق: لانه کبوتر
چینگ: نوک مرغ و پرندگان دیگر	ماقوت:
ریجه: طناب رخت	چرنه: لوله آفتابه
هک هک:	هچوش هچوش زدن: پک پک کردن
	هرهر:
مُتک:	بربری: نازک، کبوتر، منجی
ارقه: زرنگ	چپرئ: سریع
کوز:	بلیش مار: نوعی حشره شبیه سوسک
مندیل: عماله	توله: هل
پرواز: تخته‌های کشو که روی تیرهای اصلی برای ایجاد سقف قرار می‌دادند	سمازع: قارچ
پکه: لوده	لوده: کسی که حرف‌های نامؤبانه بزند
خُسُر: پدرزن، پدرشوهر	عَلَف: دیگ مسی کوچک
اخلوک: چغاله	خوش: مادرزن، مادرشوهر
زُمُخت: گس	کونده: میوه نارس، خربزه و هندوانه
زینه: پله	ینگه: ساقدوش
پرهیب: سایه image	رازینه: پلکان
نیر: فرزنده نوه	نوسه: نوه

باباکلون: پدربزرگ	ننه: مادر
فلّه: شیر گاو و گوسفند پس از زایمان	تونه: سوزن درشت
مقبول: زیبا	لاق لاقو: ماهیتابه
قرشمال: کولی	ریغماسو: لاغر
لخشک: آش با رشته پهن	آق میرزا: شوهر خواهر، شوهر خاله
شیشک: گوسفند دوساله	ترکمون: قضای حاجت با بار عاطفی منفی
شوله قزک: مترسک	زلم زیمبو: آت و آشغال
کُلاج: چشم احوال	هول:
سیبچه: خربزه نارس	غطّه: شنا
هوس دنه: خوراکی که مورد هوس باشد	لُکّه: توده
کوت: توده	جوتّه: گاو نر
بُغه آمدن: نر طلب بودن گاو ماده	زقره: میوه درختی ریز ... لاغر
جغنه: نوعی پرنده شکاری کوچک	تینسگل: میوه درختی که از پیوند درخت گوجه و زردالو به عمل می‌یاد
پَخگل: اخگر آتش	خروج:
یل: کت زنانه	مغای: شلوار زنانه
شُلّه: نوعی غذا	دیگچه: نوعی غذا
مسرُق: عصاره، رمق	نژ غره: زردی حاصل از ریختن مایعی بر پارچه
تیار: درست	قجمه: حبه انگور
لیخ: خوشه بدون حبه	قوم: شن
جَنقره: آدم پرخاشجوجو	کله و: kelavco موش خرما
بُر: زیاد	بُرَج: نسبت
برج: خرخ فرعی	ریخ:
نزم: باران ریز سرد	دولخ:



قیسی: توت خشکه
 قناس: ناقواره، چیزی که شکل هندسی منظم ندارد
 لُهر: بزرگ و بی‌اندام
 کیشته: زردالو و هلو خشکه
 چنق: چانه
 لهر: گوشتی که بر اثر چاقی بدن افتاده باشد
 ملات: در ساختمان‌سازی ماده‌ای که میان آجر فی: مطنه می‌نهند

سست پسوندیست که در گویش‌های خراسانی به آخر اصوات طبیعی می‌پیوندد و مفهوم امتداد یافتن و تشدید آن را می‌رساند. معمولاً به آخر این صوت‌ها می‌پیوندد.

غژ	صدا باز شدن در	غژست
ترق		ترقست
جرینگ		جرینگست
تلپ		تلپست
فش		فشست
موچ		موچست
غر		غرست
من		منست
فر صدای بیرون زدن مایع مثلاً خون		فرست
گرم		گرمبست یا گرمباست
هر		هرست

**پی‌نوشت‌ها**

1. Ergative.
2. Phonemic Processes.
۳. «ژ» در واژه‌های ازدها، هیژده، وژدان (وجدان)، سژده (سجده) نیز هست ولی این «ژ» واج‌گونه «ج» است و در توزیع تکمیلی با آن.
4. Assimilation.